

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نياشد تن من مباد
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Satire

طنز

نعمت الله مختارزاده
شهر اسن - المان

بنگر که چه حال است

بنگر که چه حال است بنگر که چه حال است	این عالم خاکی که پر از جنگ و جدال است پُر وحشت و پُر دهشت و پُر قتل و قتال است
پُر فتنه و نیرنگ بنگر که چه حال است	هر قاره دوصد پاره و هر پاره دوصد رنگ دلها همه سنگ و دل هر سنگ زغال است
راهب به کنیسا بنگر که چه حال است	مُلا به درون مسجد و اُسقف به کنیسا ظاهر چو بنی آدم و باطن چو شغال است
قاری به مهاجرات بنگر که چه حال است	مفتی به قمار خانه و ، قاضی پی زوجات طالب به چلی عاشق و محور خط و خال است
هر مُفسد عالم بنگر که چه حال است	برمنبر و محراب ، سیاست شده حاکم جنرال و دگروال و قوماندان دجال است
تا سوزن و سنجاق بنگر که چه حال است	زانرو به زیارت نرود ، جز پی قاجاق حاجی که به حج رفت بفکر زر و مال است
حالا شده منفور بنگر که چه حال است	محبوب جهان بود ، بسی کرسی جمهور هر لحظه دوصد طعنه و تکذیب و سؤال است
حتی که اجیران بنگر که چه حال است	مامور و مدیران و رئیسان و وزیران مفلس شده و جیب ، چو سوراخ جوال است
باهم شده مزاح بنگر که چه حال است	شاعر شده شطاح و نویسنده چو سفاح رقاصه و خواننده ، سفال است و کلال است
بازار به بازار بنگر که چه حال است	عاشق شده چون امتعه ، معشوقه خریدار مانند غزالی که ، پلنگش به قبال است

فرزند به جان پدر و گاهی به مادر
افتاده به نیرنگ و فریب است و به چال است
از بد بترش توبه و ، یوم الیتر اینست
از مشرق و مغرب ، ز جنوب و ز شمال است
(بز در غم جان کندن و قصاب ، به چربو)
نداف ، تکان پنبه و ، کرزی پی وال است
آقای کلان گفت ، به تعداد مریدان
اسامی تان شامل این قـرعه و فال است
هر یک لقب و نامی نوشته ز چپ و راست
میدان نبردی که پُر از رستم زال است
بزکش به سر اسپ شده وارد میدان
قمچینی بدست دارد و در قال و مقال است
فـتـبـال سیاست که به میهن شده آغاز
نه گول و نه گولکیپر و نه توپ و نه جال است
خون میچکد از عینک و از ریش سیاست
با مکر زند شانه به پشمیکه کشال است
از صورت و ظاهر ، منگر سیرت زاهد
هر روز به شکل دگری ، پیر جهال است
هر کس که شکست ، حلف وفاداری و سوگند
حرف و سخنش گال و وبالست و ضلال است
دامی بنهادند ، که صدام بگیرند
بدنام گرفتند و دل خلق ملال است
از هر طرفی حمله به کندو و قروتش
موشی که شده گربه، زبانش چو نصال است
روید بس از خاک وطن ، مرمی و راکت
یعنی که جهان، پُر ز کروکور و ز لال است
ای وای که هر شهر شده ، مرکز صد دام
خون دل مظلوم ، بنوشند که حلال است
از بسکه به هر نام ، بُریدند و دریدند
بازار تعیش ز تفاحش ، پُر مال است
دیگر نبود تاب نوشتن ، قلم را
می خوان رقم را که ز هر غصه مثال است
دارم هوس و میل هوای چمن خویش
افسوس که مرغ دل و جان بی پر وبال است

ای جان برادر
بنگرکه چه حال است
دشمن به کمین است
بنگرکه چه حال است
سلمان به گیسو
بنگرکه چه حال است
ای تابع فرمان
بنگرکه چه حال است
هر چه دل شان خواست
بنگرکه چه حال است
گر دیده سخنران
بنگرکه چه حال است
با گله و نخران
بنگرکه چه حال است
قانون حراست
بنگرکه چه حال است
جاحد ، نه مجاهد
بنگرکه چه حال است
وی بنده ترفند
بنگرکه چه حال است
خوشنام بگیرند
بنگرکه چه حال است
بر ریش و بروتش
بنگرکه چه حال است
عالم ، همه ساکت
بنگرکه چه حال است
با ساغر و با جام
بنگرکه چه حال است
خوردند و چریدند
بنگرکه چه حال است
درد و المم را
بنگرکه چه حال است
دشت و دمن خویش
بنگرکه چه حال است

« نعمت » نظری کرد، به آینه تدبیر
تعبیر اساطیر، ز تبشیر هلال است
بشکست، ز تقصیر
بنگر که چه حال است